

مک‌دونالدی کردن عدالت کیفری^۱

حسین غلامی^۲

یوسف بابایی^۳

چکیده

مک‌دونالدی کردن، فرایندی اداری است که در آن اصول رستوران‌های فست‌فود اعمال می‌شود. مک‌دونالدی کردن چندین نهاد اجتماعی، به دلیل برتری‌های آن بر سایر روش‌های نسبتاً قدیمی تجارت موفق بوده است. نهادهای اجتماعی مک‌دونالدی شده، تابع مقررات و منطق به مفهوم ماکس وبری آن شده‌اند؛ بنابراین، کارایی، قابلیت محاسبه، قابلیت پیش‌بینی و کنترل افراد، اغلب با فن‌آوری‌های ماشینی، در آن‌ها افزایش یافته است. ویژگی دیگر این فرآیند که ضعف اساسی نهادهای مک‌دونالدی شده نیز هست، غیرعقلانی بودن است که «ریتزر» از آن به «غیرعقلانی بودن منطقی» یاد می‌کند. هدف اصلی این نوشتار بررسی برخی موارد نامعقول عدالت کیفری مک‌دونالدی و ارائه‌ی چند پیشنهاد، درباره‌ی آن‌ها است.

واژگان کلیدی

عدالت کیفری مک‌دونالدی، غیرعقلانی بودن منطقی، دیوان‌سالاری،

کارآیی، قابلیت محاسبه، قابلیت پیش‌بینی و کنترل

۱. این مقاله ترجمه‌ای از: Mc Justice: On the MacDonalidization of Criminal Justice نوشته‌ی Robert M. Bohm استاد عدالت کیفری و مطالعات حقوقی دانشگاه سنترال فلوریدا است. او عضو و رییس اسبق ACJS و از برندگان جایزه‌ی سالانه‌ی آن است. حوزه‌های تحقیقاتی مورد علاقه‌ی وی عبارت‌اند از: عدالت کیفری، نظریات جرم‌شناسی و مجازات اعدام.

۲. دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

۱. درآمد مترجم

«مک‌دونالدی شدن» یا «مک‌دونالدی کردن» عدالت کیفری، تعبیری از مجموعه‌ی تحولات عدالت کیفری زمینی است که نویسنده در این نوشتار عناصری از آن همانند کارآیی، قابلیت محاسبه، قابلیت پیش‌بینی، کنترل و غیرعقلانی بودن منطقی را تبیین می‌کند. عدالت کیفری مک‌دونالدی باید با سرعت لازم به هدف اصلی خود یعنی کنترل جرم دست یابد. چنین عدالتی ممکن است جهت حصول به هدف مذکور، حتی به عدالت کیفری خط مونتاژی تبدیل شود که در آن از همه‌ی بازیگران و کنش‌گران خود، اعم از قانون‌گذار، پلیس، قاضی و نهادهای مجری حکم، انتظار دارد بدون توجه به سایر ارکان سیستم از جمله بزه‌دیده، بزهکار و جامعه به نقش خاص خود، عمل نماید. ویژگی دیگر عدالت کیفری مک‌دونالدی شده «قابلیت خرید و فروش» آن است. در عدالت کیفری مطلق، عدالت در مقابل هیچ کالایی قابل داد و ستد نیست، اما عدالت کیفری زمینی شده را می‌توان داد و ستد کرد، به معامله‌ی پایاپای گذاشت و برای کاهش جمعیت کیفری زندان و تأمین هزینه‌های اجرای عدالت کیفری و یا افزایش میزان قطعیت نتایج احکام کیفری، آن را مورد معامله قرار داد.

آیا مک‌دونالدی کردن یا مک‌دونالدی شدن عدالت کیفری با افزایش مشتریان آن نیز در ارتباط است؟ جرم‌انگاری‌های فراوان، دست‌اندازی دولت‌ها در قلمرو حیات خصوصی و آزادی‌های اساسی شهروندان و ... موجب شده است جمعیت بیش‌تری آماج عدالت کیفری قرار گیرند. پاسخ به چنین حجم عظیمی از «مشتریان مجبور» به صرف عدالت کیفری دولتی جز با ضرورت ایجاد خط تولید سریع و مونتاژگر عدالت کیفری امکان‌پذیر نیست. در نتیجه، عدالت کیفری، مشتریان و پاسخ‌های خود را می‌شمارد و هر بازیگر آن از جمله قاضی کیفری باید به حجم خاصی از پرونده‌ها در مدت زمان معین پاسخ دهد و به اصطلاح رسیدگی کند. در این راستا، عدالت، کالا یا خدمت (سرویس) قابل شمارشی تلقی می‌شود که افزونی ارائه‌ی آن به معنای افزایش کارکرد نهادهای عدالت کیفری و کاهش عرضه‌ی آن به معنای عدم کارکرد مناسب نهادهای مذکور است. از این جهت به نظر می‌رسد چنین تأکیدی بر ضرورت کارآیی، سرعت، قابلیت پیش‌بینی و محاسبه، کاملاً منطقی، اما در عین حال غیرمعارف و

نامعقول است. چگونه می‌توان اجرای مونتاژگونه‌ی قانون را جهت حصول به نظم صوری با عدالت و آزادی جمع کرد و یا حتی بر تشخیص و تحقق آن ترجیح داد؟ عدالت کیفری مک‌دونالدی شده یکی دیگر از مراحل تحول عدالت کیفری زمینی‌شده‌ای است که پیش از این تحولاتی از قبیل دولتی و قدوسی شدن را نیز تجربه کرده است. آیا عدالت کیفری مک‌دونالدی با عناصری که برای آن در این نوشتار برشمرده می‌شود، پاسخی است به «زمین گیر شدن» عدالت کیفری زمینی دولتی شده؟!

۲. عدالت کیفری مک‌دونالدی

مفهوم مک‌دونالدی کردن از راه‌های مناسب آشنایی با توسعه و اجرای عدالت کیفری در ایالات متحده آمریکا است.^۱ از دیدگاه جرج ریتزر^۲، جامعه‌شناس آمریکایی، مک‌دونالدی کردن، فرایندی اداری است که در آن اصول رستوران‌های فست فود که در حال تسخیر جنبه‌های گوناگونی از جامعه‌ی آمریکایی و دیگر نقاط جهان است، اعمال می‌شود. (Ritzer, 2004, p.1) نظریه‌ی ماکس وبر^۳ در رابطه با منطق و دیوان‌سالاری، اساس نظریه‌ی مک‌دونالدی کردن را تشکیل می‌دهد. (Ibid, p.4 see: Wood, 1998) مفهوم مک‌دونالدی کردن در تشریح توسعه‌ی بسیاری از نهادهای اجتماعی همچون دین (Drane, 2001) آموزش و پرورش (Prichard, Hayes & Wynyard, 2002; Packer & Jary, 1995)، رسانه (Reiser, 1978; Ritzer & Walczak, 1987)، سرگرمی و مسافرت (Rojek, 1993) و همچنین خود جامعه (Ritzer, op.cit) مورد استفاده قرار گرفته است. هر چند تا به امروز مفهوم مک‌دونالدی کردن به ندرت در تحلیل عدالت کیفری یا موضوعات مرتبط با آن کاربرد داشته است. (Kemmesies, 2002; Robinson, 2002; Shichor, 1997; Umbreit, 1999)

مک‌دونالدی کردن چندین نهاد اجتماعی، به دلیل برتری‌های آن بر سایر

۱. در ایالات متحده، روش مرسوم آشنایی با عدالت کیفری استفاده از استعارات است. رایج‌ترین استعاره، عدالت کیفری را به صورت یک نظام ترسیم می‌کند (یک نظام عدالت کیفری). برای آگاهی بیشتر از استعارات عدالت کیفری (see: karaska, 2004)

2. George Ritzer

3. Max Weber

روش‌های نسبتاً قدیمی تجارت، موفق بوده است (Ritzer, op.cit, p.16) نهادهای اجتماعی مک‌دونالدی شده، پیرو مقررات و منطق به مفهوم وبری آن شده‌اند؛ بنابراین، کارایی، قابلیت محاسبه، قابلیت پیش‌بینی و کنترل افراد (اغلب با فن‌آوری‌های ماشینی) در آن‌ها افزایش یافته است. تجارت مک‌دونالدی شده سودآورتر نیز بوده است. دیگر ویژگی فرایند که ضعف اساسی نهادهای مک‌دونالدی شده را نیز تشکیل می‌دهد، غیرعقلانی بودن است (Ibid, p.17) که از آن به «غیرعقلانی بودن منطقی» یاد می‌شود. برای مثال، مک‌دونالدی کردن همیشه برای تمامی شرکت‌کنندگان در فرایند و در کل برای جامعه، مفید نیست. در حقیقت مک‌دونالدی کردن، هزینه‌ها و مشکلاتی به همراه دارد. هدف اصلی این نوشتار بررسی هزینه‌ها، مشکلات و موارد غیرعقلانی عدالت کیفری مک‌دونالدی است.

در قسمت‌های بعد ویژگی‌های عدالت کیفری مک‌دونالدی شده یا عدالت کیفری مک‌دونالدی یعنی کارایی، قابلیت محاسبه، قابلیت پیش‌بینی، کنترل و غیرعقلانی بودن تشریح خواهد شد. به علت محدودیت حجم مقاله نمونه‌های اندکی از پرونده‌های کیفری مورد اشاره قرار گرفته است. (Kemmesies, op.cit; Robin-son, op.cit; Shickor, op.cit; Umbreit, op.cit).

۳. کارایی

کارایی یعنی بهره‌گیری از مناسب‌ترین وسایل در رسیدن به هدف معین (Ritzer, op.cit, p.43) دستگاه‌های اداری تلاش می‌کنند از طریق التزام کارمندان به پیروی از مراحل از پیش طراحی شده در چارچوب قوانین و مقررات سازمانی، کارایی را افزایش دهند. برای اطمینان از رعایت قوانین، مقررات و فرایند کارمندان، مدیران نیز بر آن‌ها نظارت دارند (Ibid, p.13) افزایش کارایی، معمولاً کارآمدتر کردن چندین فرایند، ساده‌تر کردن تولید، و درخواست از مشتریان به انجام کارهایی را نیز به همراه دارد که قبلاً توسط کارمندان حقوق‌بگیر صورت می‌گرفته است. (Ibid, p.44)، به‌رغم بهترین تلاش‌ها، به جهت محدودیت‌های تاریخی، مشکلات مالی، محدودیت‌های سازمانی، و ذات فاقد روحیه همکاری بشری، کارایی کم‌تر حاصل می‌شود (Ibid, p.43). بنابراین، اکثر دستگاه‌های اداری با علم به این‌که به حداکثر

رساندن کارایی، احتمالاً هدفی دست‌نیافتنی است، به توهمی از کارایی یا افزایش فزاینده‌ی آن راضی شده‌اند (Ibid, p.137).

با حجم انبوه پرونده‌ها که هر ساله در عدالت کیفری بررسی می‌شود، حصول به کارایی نیازی اساسی است؛ هر چند اغلب، هدفی دور از دسترس بوده است. یکی از نخستین اندیشمندانی که درباره‌ی حصول کارایی در عدالت کیفری به بحث می‌پردازد، «هربرت پاکر»^۱ است. او در لابه‌لای مدل کنترل جرم در عدالت کیفری به این موضوع اشاراتی دارد. در مدل کنترل جرم پاکر که مسلماً تصویر صحیحی از عدالت کیفری حال حاضر ایالات متحده است، کنترل جرم، مهم‌ترین کارکرد عدالت کیفری است (Packer, 1968, p.158). وسایل کنترل جرم نسبت به هدف نهایی که همان کنترل است، اهمیت کم‌تری دارد. طرفداران آن می‌خواهند برای کنترل بهتر جرم، فرایند را کارآمدتر کنند (پرونده‌ها را در طول فرایند سریع‌تر به جریان انداخته و به نتیجه برسانند) (Ibid, pp.158-159). از مدل کنترل جرم به عدالت خط مونتاژی یاد می‌کنند. برای رسیدن به نتیجه‌ی سریع‌تر در جریان فرایندها، تأکید بر سرعت و غایت است. سرعت نیازمند برخورد یکسان با تمامی پرونده‌ها است. غایت، به کاهش فرصت‌های چالش یعنی تجدیدنظرخواهی بستگی دارد (Ibid, p.159).

استعاره‌ی خط مونتاژ پاکر، فرایندی که در آن مک‌دونالد، میلیاردها همبرگر می‌فروشد، را نیز تشریح می‌کند. رستوران مک‌دونالد را تصور کنید. هنگامی که مشتری‌ها یک بیگ‌مگ سفارش می‌دهند، دقیقاً می‌دانند چه خواهند گرفت، تمام بیگ‌مگ‌ها شبیه هم هستند؛ زیرا، یکسان آماده می‌شوند. در اغلب موارد مشتری در چند ثانیه آن را آماده می‌بیند. اما، اگر یک مشتری سفارش متفاوتی داشته باشد و یا چیزی را که قبلاً آماده نشده، بخواهد چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ سفارش مشتری گرفته می‌شود و از او خواسته می‌شود به کناری بایستد، چون سفارشات مخصوص چند دقیقه طول می‌کشند تا حاضر شوند. سفارش مخصوص مشتری، خط مونتاژ را کند کرده و کارایی را کاهش داده است. چنین حالتی در عدالت کیفری نیز روی می‌دهد، اگر متهم درخواست متفاوتی همچون محاکمه داشته باشد، خط مونتاژ کند شده و کارایی کاهش می‌یابد.

1. Herbert Packer

عدالت کیفری حتی هنگامی که در بهترین حالت در جریان است، فرآیند کندی دارد. زمان دستگیری تا ترتیبات نهایی پرونده معمولاً هفته‌ها یا ماه‌ها به طول می‌انجامد. اگر متهمان خواستار محاکمه در برابر هیأت منصفه باشند؛ امری که حق آن‌ها در اکثر پرونده‌های جزایی است، پرونده‌ها رسماً بررسی می‌شوند. هیچ دو پرونده‌ای شرایط یکسان ندارند و روش بررسی آن‌ها متفاوت است. اگر متهمان از نتیجه‌ی محاکمه‌شان راضی نباشند، حق تجدیدنظرخواهی دارند. استیناف ممکن است صدور حکم نهایی پرونده را سال‌ها به تأخیر اندازد.

برای افزایش کارایی (یعنی سرعت و غایت)، طرفداران کنترل جرم، معامله‌ی اتهام را ترجیح می‌دهند (Ibid, p.162) که نمونه‌ای از فرایند اداری مک‌دونالدی شده در عدالت کیفری است. معامله‌ی اتهام، بیانگر پیوند میان تمامی ویژگی‌های مک‌دونالدی کردن است. در حال حاضر حدود نود و پنج درصد از تمامی محکومیت‌ها در پرونده‌های کیفری آمریکا نتیجه‌ی اعتراف به جرم هستند (Durose & Langan, 2003, p.9). پیشنهاد و پذیرش معامله‌ی اتهام در مدت زمان نسبتاً کوتاهی صورت می‌پذیرد. همچنین بررسی پرونده‌ها یکسان است؛ زیرا، اساساً مکانیسم تمامی معامله‌های اتهام یکی است. تنها، مفاد معاملات متفاوت است. علاوه بر این، در معامله‌ی اتهام‌های موفق، فرصتی برای چالش یعنی تجدیدنظرخواهی وجود ندارد. معامله‌ی اتهام اجازه می‌دهد پرونده‌ها سریع‌تر مختومه شوند. قابلیت پیش‌بینی و کاهش میزان برخوردهای خصمانه از دیگر ویژگی‌های معامله‌ی اتهام است. مک‌دونالدی کردن معامله‌ی اتهام، یعنی کارآمدتر کردن و ساده‌تر کردن اداره‌ی عدالت و بنابراین، عالی‌ترین مکانیزم برای حصول کارایی.

بعد از جنگ‌های داخلی، معامله‌ی اتهام به رویه‌ی معمول دادگاه‌های ایالتی تبدیل شد. در دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی بود که در سطح فدرال به علت تعداد بی‌شمار جرایم مرتبط با مستی به موجب قانون ممنوعیت، وجهه‌ی قانونی یافت (Alschuler, 1979; Padgett, 1990). معامله‌ی اتهام، منشأ قانون اساسی و قانونی ندارد و تا سال ۱۹۷۰ به رسمیت شناخته نشده بود تا آن‌که در پرونده‌ی «بردی»^۱، دادگاه استفاده از معامله‌ی اتهام را به علت فواید دوجانبه‌ای که برای متهم

1. Brady v United States

و ایالت دارد، به رسمیت شناخت.

معامله‌ی اتهام برای اکثر شرکت‌کنندگان در عدالت کیفری از طریق کاهش عدم قطعیت یا عدم پیش‌بینی مفید است (Packer, op.cit, p.232). عدم قطعیت، یکی از ویژگی‌های تمامی محاکمات جزایی است؛ زیرا، با هیچ درجه‌ای از دقت، مدت زمان محاکمه و نیز نتیجه‌ی محاکمه نمی‌تواند پیش‌بینی شود. معامله‌ی اتهام، این دو حوزه‌ی عدم قطعیت را با کاهش نیاز به دادگاه کم می‌کند. این امر منافع دادستان‌ها را از طریق تضمین نرخ بالای محکومیت، که نشانگری از عملکرد شغلی است و ابزاری در رسیدن به پست‌های سیاسی بالاتر، تأمین می‌کند. با کاهش حجم پرونده‌ها در دادگاه‌ها، قضات وقت بیشتری را برای صرف کردن در پرونده‌های دشوارتر دارند. علاوه بر این، اگر قرار بود سهم بیشتری از حدود نود و پنج درصد پرونده‌هایی که هر ساله از طریق معامله‌ی اتهام مختومه می‌شوند، به محاکم برود، عدالت کیفری در ایالات متحده کندتر از این نیز می‌شد. معامله‌ی اتهام به وکلا اجازه می‌دهد وقت کم‌تری صرف هر پرونده کرده و از حضور در محاکم اجتناب ورزند. هزینه‌ی محاکم نسبتاً بالا است. از آن‌جاکه اکثر متهمان جزایی در سطح مالی پایینی قرار دارند، از پرداخت هزینه‌های بالای قضایی ناتوان می‌مانند. معامله‌ی اتهام برای بسیاری از وکلا، انتخاب سودآورتری مهیا می‌کند. آن‌ها در قبال خدمات کم‌تر، هزینه‌ی کم‌تری دریافت می‌کنند، اما حجم بیشتری از پرونده‌ها را در اختیار خواهند داشت. بسیاری از متهمان نیز از معامله‌ی اتهام سود می‌برند. این فرآیند به عدم محکومیت یا محکومیت حبس کم‌تر نسبت به اثبات جرم در دادگاه، منجر می‌شود. متهمان می‌توانند با این فرایند از محکومیت جرایمی که رسوایی اجتماعی به همراه دارند، فرار کنند. متهم با اعتراف به ضرب و شتم به جای تجاوز به عنف، می‌تواند از علنی شدن محاکمه جلوگیری کرده و از خشم افکار عمومی در امان باشد. در مجموع، تردیدی نیست که معامله‌ی اتهام، فواید بسیاری چون کارآمدی عدالت کیفری به دنبال دارد.

۴. قابلیت محاسبه

قابلیت محاسبه به جنبه‌های کمی مک‌دونالدی کردن باز می‌گردد. نهادهای مک‌دونالدی شده از طریق قابلیت محاسبه می‌توانند حجم انبوهی از چیزها را بسیار

سریع تولید کرده و به دست آورند و کارایی را تعیین کنند (Packer, op.cit, p.66). قابلیت محاسبه در نهادهای مک‌دونالدی شده، قابلیت پیش‌بینی و کنترل را نیز افزایش می‌دهد (Ibid, pp.66-67).

هزینه‌های دستگاه عدالت کیفری در ایالات متحده بالا است؛ و این هزینه‌ها در سال ۲۰۰۱ میلادی به یکصد و شصت و هفت میلیارد دلار رسیده است (Bauer & Owens, 2004, p. 1)، در مقایسه با سایر هزینه‌های دولتی میزان صرف شده در عدالت کیفری مناسب است. در سال ۲۰۰۱ تنها حدود هفت درصد از تمامی هزینه‌های عمومی ایالتی و محلی در عدالت کیفری و مدنی صرف شده‌اند. حکومت‌های محلی و ایالتی حدود هشتاد و پنج درصد تمام هزینه‌های مستقیم سیستم عدالت را در سال ۲۰۰۱ میلادی تأمین کرده‌اند. در مقابل، حکومت‌های محلی و ایالتی حدود چهار برابر در آموزش و پرورش، حدود دو برابر در رفاه اجتماعی و حدوداً میزان مشابهی در بیمارستان‌ها و بهداشت و درمان صرف کرده‌اند. از یکصد و شصت و هفت میلیارد دلار صرف شده در سال ۲۰۰۱، حمایت پلیس چهل و سه درصد، خدمات قضایی و قانونی بیست و سه درصد و اقدامات اصلاحی و تربیتی سی و چهار درصد را به خود اختصاص داده‌اند (Ibid). قابل توجه این‌که، در سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۹ میلادی، خدمات حقوقی و قضایی، کم‌ترین بودجه‌ی محلی یا ایالتی را نسبت به حمایت پلیس و اقدامات اصلاحی و تربیتی دریافت کرده است؛ این امر می‌تواند در تشریح تمایل به معامله‌ی اتهام کمک کند. طی سه دهه‌ی گذشته، حدود دو سوم از افکار عمومی آمریکا بر این باور بوده‌اند که هزینه‌ی صرف شده در دادگستری ایالات متحده مناسب است. (یعنی هزینه‌ی اندکی در کنترل جرم صرف شده است). در مقابل، عده‌ی اندکی معتقدند که هزینه‌ها زیاد بوده‌اند. بنابراین، در دادگستری ایالات متحده، روش‌های کارآمدی چون معامله‌ی اتهام معمولاً مقرون به صرفه تلقی می‌شود.

۵. قابلیت پیش‌بینی

در نهادهای مک‌دونالدی شده، قابلیت پیش‌بینی، یعنی این‌که تولیدات و خدمات در همه جا و همه وقت یکسان باشند. این‌که قابلیت پیش‌بینی برای مصرف‌کننده آرامش خاطر به ارمغان آورد، چندان تعجب‌آور نیست.

(Rietzer, op.cit. p. 89). کارمندان فرایند مذکور به علت وجود قوانین و نظارت، قابل پیش‌بینی هستند (Ibid, p. 14) این امر، برای کارگران قابلیت پیش‌بینی کارهایشان را آسان‌تر می‌کند (Ibid, p. 86). برای حصول قابلیت پیش‌بینی، نهادهای مک‌دونالدی شده بر نظم، انضباط، سازماندهی، رسمیت، روال عادی و روش‌مندی تأکید دارند (Ibid).

در آغاز سال‌های میانی دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، قانون‌گذاران ایالتی جایگزینی محکومیت‌های نامعین (اصلی‌ترین شکل رایج محکومیت در ایالات متحده) را با محکومیت‌های معین آغاز کردند. چند ایالت، آزادی مشروط را حذف کرد. قانون فدرال حذف آزادی مشروط در سال ۱۹۸۷ تصویب شد. (Carter, 1996, p.148)

افزایش وحشت عمومی از وقوع جرم، از دست دادن اعتماد به بازپروری به عنوان هدفی اصلاحی و نیز غیرقابل پیش‌بینی بودن تصمیم قضات و هیأت‌های آزادی مشروط، از علل آغاز این تغییرات بود. افکار عمومی به این باور رسیدند که قضات در برابر جرم مدارا می‌کنند، بازپروری مجرمان میسر نیست و هیأت‌های آزادی مشروط بسیاری از مجرمان خطرناک را که تنها قسمتی از محکومیت خود را طی کرده‌اند، آزاد می‌کنند. محکومیت معین، این امید را به همراه داشت که حداقل می‌تواند مجرمان را برای مدت زمان طولانی‌تری از خیابان‌ها جمع کند. برخی تصور می‌کردند محکومیت معین، انسانی‌تر نیز هست؛ زیرا، زندانیان به درستی می‌دانند چه هنگام از زندان آزاد خواهند شد و این امری است که در محکومیت نامعین از آن بی‌اطلاع بودند (Grist, 1991, pp.176-177).

هیچ مدرکی در اثبات این عقیده‌ی عمومی که قضات در برابر جرم مدارا می‌کنند، وجود ندارد. (see: Reaves, 2001). طی طرح‌های محکومیت نامعین، قضات عملکرد متفاوتی در برابر جرایم و مجرمان یکسان داشتند. منتقدان معتقدند که علاوه بر ناعادلانه بودن، این نابرابری‌های قضایی در محکومیت، به تبعیض علیه رنگین‌پوستان و فقرا منجر می‌شود. (see: Spohn & Holleran, 2000; Tonry, 1996, p.7). در نتیجه، حکومت فدرال و چندین ایالت، برای محکومیت‌های معین، اصولی را وضع کردند. ایالات دیگر، کمیسیون‌های احکام را تأسیس کردند. (Tonry, op.cit, p.65) اصول محکومیت،

راه دیگری در محدودیت صلاحیت صدور حکم توسط قضات بود. عکس‌العمل دیگری که نسبت به تصور نرمش در برابر جرم صورت گرفت و راه دیگری که قانونگذاران، بدان وسیله، قضات را در صدور احکام نابرابر، محدود کردند، تصویب قانون حداقل اجباری محکومیت‌ها در دهه‌ی ۱۹۸۰ بود (Ditton & Wilson, 1999; Torny, op.cit, pp.6-7). این قانون اغلب مجرمانی که نوع خاصی از جرایم همچون مواد مخدر و جرایم مرتبط با سلاح را مرتکب می‌شدند و همین‌طور مجرمان به عادت را ملزم می‌کرد تا مدت زمان مشخصی از مجازات حبس را طی کنند. دولت فدرال و تمامی ایالت‌ها یک یا چند قانون حداقل اجباری محکومیت دارند. برای کاهش اختلاف در هیأت‌های آزادی مشروط، قوانین «حقیقت در حکم»^۱ نیز در دهه‌ی ۱۹۸۰ تصویب شد. این قوانین عموماً خواستار این بود که زندانیان قسمت اعظمی از محکومیت حبس خود و معمولاً حدود هشتاد و پنج درصد آن را سپری کنند (Ditton & Wilson, op.cit). تمام این تغییرات محکومیت‌ها را قابل پیش‌بینی‌تر کرد.

۶. کنترل

در نهادهای مک‌دونالدی شده، کنترل به معنای توانایی نهاد در اجبار کارمندان و مشتریان به پیروی از قوانین و مقررات حاکم بر فرایند است (Ritzer, op.cit, p.15). در مورد کارمندان، کنترل با آموزش آن‌ها به انجام چند عمل به صورت دقیق و نظارت دقیق مدیران و بازرسان همراه است. (Ibid)

کارمندان عدالت کیفری به‌وسیله‌ی تعداد بی‌شماری از قوانین و مقررات کنترل می‌شوند. برای مثال، قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، افسران پلیس را از بازرسی و توقیف‌های بی‌دلیل منع می‌کند. مقامات و مراجع اصلاحی و تربیتی را نیز از به‌کار بردن مجازات‌های وحشیانه و نامعمول بر حذر می‌دارد. قوانین اساسی ایالت نیز محدودیت‌های مشابهی را در نظر گرفته‌اند. تصمیمات دیوان عالی ایالات متحده و دیگر دادگاه‌ها، رفتار مأموران عدالت کیفری را بررسی می‌کند. برای مثال، در پرونده‌ی تنسی علیه گارنر^۲، دیوان عالی استفاده‌ی پلیس از زور منجر به مرگ

1. Truth-in-Sentencing.
2. Tennessee v. Garner

را محکوم کرد. پرونده‌ی موریسی علیه بروور^۱ و پرونده‌ی گاگنون علیه اسکارپلی^۲، اصول سرسختی را در آزادی مشروط و مجازات‌های تعلیقی تجویز می‌کند. قوانین، راه دیگری در کنترل رفتار مأموران عدالت کیفری هستند. همان‌گونه که، پیش‌تر نیز آورده شد، قوانین از طریق محکومیت‌های معین، اصول محکومیت و حداقل اجباری محکومیت، تصمیمات قضات را کنترل می‌کنند. قوانین ناظر بر ادله و آیین دادرسی کیفری، بر رویه و روش دادگاه‌ها حکم می‌راند. آیین‌نامه‌های اجرایی حرفه‌ای و قوانین و سیاست‌های اداری نیز بر اکثر مأموران عدالت کیفری کنترل دارند.

راه جدیدی که مک‌دونالدی کردن با آن به کنترل مأموران پلیس می‌پردازد، برنامه‌ی بسیار پیشرفته‌ی کمپستات^۳ است. این برنامه در سال ۱۹۹۴ در شهر نیویورک آغاز شد. کمپستات یک سیستم حل مسأله‌ی استراتژیک است که ماهرانه‌ترین اصول مدیریت را با جدیدترین تحلیل‌های جرم و فن‌آوری سیستم‌های جغرافیایی ترکیب می‌کند (Willis et all, 2004, p.464; Mabrey, 2002; Weisburd, et all, 2003) هدف اصلی برنامه، کمک به ادارات پلیس در مبارزه با جرم و بهبود کیفیت زندگی در جامعه است. این برنامه بر موارد زیر غلبه می‌کند: کاغذبازی‌های سنتی، از دست دادن تمرکز در کاهش جرم، تکه تکه شدن اداره، کمبود همکاری میان بخش‌ها، کمبود اطلاعات به روز که بر طبق آن استراتژی‌های کنترل جرم بنا می‌شود و سنجش استراتژی‌هایی که قبلاً مورد استفاده قرار گرفته است (Weisburd et all, op.cit, pp.425-426; Willis et all, op.cit, pp464-470) اطلاعات به‌دست آمده از کمپستات، به سران پلیس در قضاوت نسبت به عملکرد مأموران ارشد حوزه‌ی خود کمک می‌کند. مأموران ارشد حوزه نیز عملکرد افسران خود را سنجش خواهند کرد. بر خلاف کاغذبازی‌های سنتی پلیس، کمپستات سازمان پلیس را متمرکزتر، علمی‌تر و سریع‌تر خواهد کرد (Willis et all, op.cit, p.490). بنا بر گفته‌ی «ریتزر» (Ritzer, op.cit, pp.17,134) نهادهای مک‌دونالدی‌شده، سیستم‌هایی منطقی هستند و سیستم‌های منطقی ناخودآگاه نامعقولاتی نیز به همراه دارند که شرکت را محدود می‌کند و گاه منطبق آن‌ها را زیر

1. Morrissey v. Brewer
2. Gagnon v. Scarpelli
3. Compstat

سؤال می‌برد. در کل، «ریتزر» (Ibid) معتقد است که به بیانی ساده «نامعقول بودن منطقی»، عنوانی برای بسیاری از جنبه‌های منفی مک‌دونالدی کردن است. این که بدانیم «ریتزر» نوع خاصی از منطق را تشریح می‌کند، مهم است. منطقی که به صورت تحقیرآمیز، منطق فن‌آوری یا خردابزاری نامیده می‌شود (Marcuse, 1966; Horkheimer, 1996; Gouldner, 1976; see). در تجارت مک‌دونالدی شده، این منطق تنها به عنوان استراتژی تجارت (Schroyer, 1975) که هدف نهایی آن به حداکثر رساندن سود است، خود را نشان می‌دهد. در حال حاضر، این منطق در عدالت کیفری مک‌دونالدی نظم و قانون را به عنوان ارزش‌های ابزاری بر دیگر ایده‌آل‌های جایگزین چون عدالت و آزادی ترجیح می‌دهد (Ibid).

نهادهای مک‌دونالدی شده، نامعقولات بسیاری ایجاد می‌کنند که منطقی بودن آن‌ها را زیر سؤال می‌برد. این نهادها به علت کاغذبازی‌های زیاد، ناکارآمدی می‌باشند (Ritzer, op.cit, p.27). این وضعیت ممکن است موجب کاهش کیفیت کار و تقلیل تلاش کارمندان نیز باشد؛ زیرا، اصولاً در این فرایند تأکید بر کمیت است. جایگزینی کمیت به جای کیفیت، سبب پیش پافتادگی فرایند تولید می‌شود. روال عادی فلج‌کننده‌ی ذهن و فقدان ورود کار معنادار از دیگر مشکلات مک‌دونالدی کردن است (Ibid, pp.27,66,86).

از کارمندان نهادهای مک‌دونالدی شده انتظار می‌رود که حجم انبوهی از کارها را در مدت زمانی بسیار کوتاه و با دستمزد پایین انجام دهند (Ibid, p.14). این نهادها می‌توانند به علت وضعیت خاص کارمندان خود غیرقابل پیش‌بینی باشند. مهم نیست که آن‌ها چه مقدار تعلیم دیده و تحت نظارت باشند. گاهی در باره‌ی آنچه باید انجام دهند، گیج و نامطمئن می‌شوند و در نتیجه ناکارآمد و مستعد خطا هستند. برای رسیدن به کنترل بیشتر نهادهای مذکور، تلاش می‌کنند کارمندان را با ماشین‌ها و تکنولوژی‌های غیرانسانی جابه‌جا کنند (Ibid, p.15).^۱

۱. مردم تکنولوژی‌های انسانی (مانند پیچ گوشتی) را کنترل می‌کنند، درحالی‌که، تکنولوژی‌های غیرانسانی (مانند تابلوهای راهنمایی و رانندگی در خیابان‌ها) بر مردم تسلط دارند. در نهادهای مک‌دونالدی شده، ماشین‌ها و تکنولوژی‌های غیرانسانی، به منظور دیگری غیر از کنترل، همچون افزایش تولید، کنترل کیفیت بیشتر و کاهش هزینه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

جالب است که چنین تلاش‌هایی می‌توانند ضد تولید باشند و کنترل بر کارمندان و مشتریان را زایل کنند؛ زیرا، کارمندان بر این ماشین‌ها و تکنولوژی‌های غیرانسانی که جای آن‌ها را گرفته و مشتریان را ناامید کرده‌اند، خشم می‌ورزند (Ibid, pp. 27-28). تأکید بر این تکنولوژی‌ها می‌تواند مهارت‌های لازم برای انجام کارها را کاهش دهد. همچنین چه بسا فرصت و توانایی افراد را برای تفکر درباره‌ی خودشان از بین ببرد (Ibid, p. 133). نهادهای مک‌دونالدی شده می‌توانند غیرانسانی نیز باشند (Ibid, p. 27).

«وبر» مخصوصاً از آن چه آن را قفس آهنی می‌نامید، واهمه داشت. مقصود، منطقی است که مردم در آن اسیر کاغذبازی‌هایی می‌شوند که اساس انسانی آن‌ها را نادیده می‌گیرد (Ibid, p. 28)، مانند حالتی که قربانیان جرم نادیده گرفته می‌شوند یا مأموران عدالت کیفری بر خورد درستی با آن‌ها ندارند. در ادامه، غیرعقلانی بودن، معامله‌ی اتهام، سیاست‌های مالی عدالت کیفری، محکومیت معین و تلاش‌های صورت گرفته در کنترل مأموران عدالت کیفری مورد بحث قرار خواهد گرفت.

همان‌گونه که پیش‌تر در خصوص کارایی ذکر شد، معامله‌ی اتهام به مهم‌ترین روش عدالت کیفری در ایالات متحده تبدیل شده است؛ زیرا، به نفع بسیاری از شرکت‌کنندگان در عدالت کیفری است. هر چند دو گروه از متهمان کیفری از آن سودی نمی‌برند و این خود، نامعقول بودن این روش را نشان می‌دهد. نخستین گروه، افراد فقیر بی‌گناهی هستند که نمی‌خواهند بابت جرمی که مرتکب نشده‌اند، مجازات شوند؛ گاه وکلای تازه‌کار، چنین متهمانی را تحت فشار قرار می‌دهند تا از حق قانونی خود برای محاکمه دست کشند. گروه دوم، مجرمان به عادت هستند. اغلب قوانین ناظر به مجرمان به عادت، حاکی از آن هستند که متهم بعد از محکومیت به جنایت برای بار سوم، باید به حبس ابد محکوم شود. هر چند به نظر می‌رسد این قوانین، مجرمان را تا آخر عمر زندانی می‌کنند، اما در عمل، در مذاکرات معامله‌ی اتهام توسط دادستان‌ها، از قوانین مذکور به عنوان برگ برنده استفاده می‌شود. (see: Lafree, 2002, pp. 880-881)

یک نمونه از نامعقول بودن قوانین ناظر بر مجرمان به عادت، پرونده بودن

کرشر علیه هائیز^۱ است. متهم که قبلاً به دو جرم کوچک محکوم شده بود، دستگیر و به جعل چک هشتاد و هشت دلاری متهم شد. دادستان اظهار داشت اگر متهم به جرم خود اعتراف نکند و محکومیت حبس پنج ساله را نپذیرد، تقاضای اجرای قانون محکومان به عادت را خواهد کرد. در این صورت، به موجب قانون، قاضی مکلف است در صورت اثبات جرم، وی را به حبس ابد محکوم کند. متهم تصمیم گرفت شانس خود را بیازماید و پیشنهاد معامله‌ی اتهام دادستان را رد کرد. در محکمه، متهم برای جعل چک مجرم شناخته شد و به حبس ابد محکوم شد. واضح است که متهم در این پرونده مشمول معامله‌ی اتهام نشد و از رد پیشنهاد دادستان سودی نبرد.

منافع بزه‌دیدگان، نیز همیشه با معامله‌ی اتهام تضمین نمی‌شود و این غیرعقلانی بودن فرایند را نشان می‌دهد. قربانیان با معاملاتی که دادستان‌ها به مجرمان پیشنهاد می‌کردند، اغلب احساس قربانی شدن دوباره کرده و بر این باور بودند که به آن میزان از عدالت که مستحق آن بوده، دست نیافته‌اند. دیگر مشکل معامله‌ی اتهام این است که مانع تحقق بررسی‌های بیشتر قضایی در مراحل قبل می‌شود (Packer, op.cit, p.224). یعنی با پذیرش معامله‌ی اتهام، شانس کشف اشتباهات پلیس و دادستان پیش از محاکمه وجود ندارد.

اعتقاد عموم درباره‌ی مقرون به صرفه بودن عدالت کیفری، در بخش مربوط به قابلیت محاسبه شرح داده شد. عدالت کیفری همیشه هم مقرون به صرفه نیست. استثنائات، غیرعقلانی بودن فرایند را نشان می‌دهد. برای مثال، از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰ تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰، هزینه‌های زندان موضوع مهمی نبود، چون نرخ حبس در ایالات متحده نسبتاً ثابت بود. وضعیت تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ تغییر نکرد؛ با آغاز مبارزه با مواد مخدر، نرخ حبس، افزایش بی سابقه‌ای یافت؛ به نحوی که، هر ساله افزایش بالایی را نشان می‌داد. تا دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، بسیاری از ایالات و دولت فدرال با مشکل تراکم جمعیت کیفری زندان‌ها مواجه شدند. عکس‌العمل آنی، برنامه‌ی پرهزینه‌ی توسعه‌ی زندان‌ها بود. (استراتژی دیگر خصوصی‌سازی و استفاده از مجازات‌های بینابین بود.) در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۷ تا ۲۰۰۱ میلادی، مجموع هزینه‌های محلی و ایالتی برای ساخت و اداره‌ی نهادهای اصلاحی و تربیتی، حدود

1. Bordenkircher v. Hayes

نهمصد درصد افزایش یافت.^۱ در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۱ میلادی، این افزایش در سطح فدرال حدود هفتصد درصد بوده است. با مقایسه میان سال‌های ۱۹۷۷ و ۲۰۰۱ میلادی، درمی‌یابیم که در ایالات، هزینه‌ی آموزش و پرورش را چهارصد و چهل و هشت درصد، بیمارستان‌ها را چهارصد و هشتاد و دو درصد و رفاه اجتماعی را ششصد و هفده درصد افزایش داده‌اند (Bauer&Owens, op.cit., p. 4). در سال ۱۹۹۵ میلادی برای نخستین بار هزینه‌ی ساخت زندان‌های جدید از دانشگاه‌های جدید بالاتر بود (پنج و دو دهم میلیارد دلار برای ساخت و ساز در آموزش عالی و شش و دو دهم میلیارد دلار برای ساخت زندان‌ها). در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۵ میلادی هزینه‌های زندان‌های ایالتی سی درصد افزایش یافت؛ در حالی که، بودجه‌ی آموزش عالی هیجده درصد سقوط کرد.

تا سال ۱۹۹۵ میلادی در حالی که هزینه‌های ساخت زندان و توسعه‌ی آن‌ها در حال افزایش بود، رشد کلی جمعیت زندانیان ایالتی رو به کاهش گذاشت (Harrison & Beck, 2003). سال ۲۰۰۱ میلادی با یک و یک دهم درصد رشد در جمعیت زندان‌های ایالتی و فدرال، کم‌ترین نرخ سالانه‌ی ثبت شده از سال ۱۹۷۲ را دارا است (Ibid). قانونگذاران در تلاش برای ظاهر شدن قاطعانه در برابر جرم، بسیاری از قانون‌شکنان را برای مدت‌های طولانی زندانی کردند. ایشان با سخت‌گیری کیفی از طریق توسل بیش‌تر به حبس و حبس طولانی مدت مرتکبان جرایم، در محاسبه‌ی فضای مورد نیاز برای حبس بزهکاران دچار اشتباه شدند. در نتیجه، تا پایان قرن، امکانات اصلاحی و تربیتی جدید یا گسترش یافته، خالی بود و یا کم‌تر از ظرفیت معمول کار می‌کرد. (Blomberg & Lucken, 2000, p.85; Camp & Camp, 2002, p.182). بسیاری از امکانات جدید نمی‌توانست مورد استفاده قرار گیرد؛ زیرا، بحران‌های مالی، مانع از استخدام پرسنل اداره‌ی آن‌ها می‌شد (Blomberg & Lucken, op.cit., p.182). سایر نهادهای اصلاحی

۱. هزینه‌های اقدامات اصلاحی و تربیتی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱، هزار و صد درصد افزایش داشته است (Bauer&Owens, op.cit. p. 4). هزینه‌ی این اقدامات شامل ایجاد و استفاده از بازداشتگاه‌ها، زندان‌ها، آزادی مشروط، مجازات تعلیقی و عفو بزرگسالان و اطفال می‌شود. در ایالات متحده حدود هشتاد درصد تمامی هزینه‌های در نظر گرفته شده برای اقدامات اصلاحی و تربیتی صرف ساخت و اداره‌ی نهادها و حدود بیست درصد نیز به اقدامات اصلاحی و تربیتی اجتماعی تعلق می‌گیرد. افزایش هزینه‌های زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها در مدت مشابه، حدود نهمصد درصد برآورد شده است.

و تربیتی نیز ظرفیت اضافی خود را با انعقاد قراردادهایی با دیگر حوزه‌های قضایی، برای زندانیان دیگر حوزه‌ها استفاده کردند (Camp & Camp, op.cit, p.93).

هزینه‌های اعدام نشانه‌ی دیگری از نامعقول بودن عدالت کیفری است. همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، حدود نود و پنج درصد پرونده‌های جزایی، هرگز به دادگاه نمی‌رسند و در فرایند مقرون به صرفه‌ی معامله‌ی اتهام حل می‌شوند. پرونده‌های اعدام یک استثنا هستند؛ به‌گونه‌ای که، به ندرت معامله‌ی اتهام درباره‌ی آن‌ها صادق بوده (Bohm, 2003, p.137) و هزینه‌ی بالایی نیز دارند. در سال ۲۰۰۱ میلادی، هزینه‌ی متوسط هر اعدام در ایالات متحده، بین دو و نیم تا پنج میلیون دلار متغیر بوده است (Ibid. p.135). پرونده‌های غیرعادی، هزینه‌ی بیش‌تری دارند. برای مثال، بر طبق گزارش‌ها ایالت فلوریدا حدود ده میلیون دلار برای اعدام قاتل زنجیره‌ای «تد بوندی»^۱ در سال ۱۹۸۹ هزینه کرده است. دولت فدرال نیز بیش از یکصد میلیون دلار برای اعدام قاتل دسته‌جمعی «تیموتی مک وی»^۲ در سال ۲۰۰۱ هزینه کرد (Ibid).

هزینه‌های مربوط به محاکمه و رسیدگی به جرایم مشمول اعدام، حکومت‌های محلی را به پذیرفتن انتخاب‌های دشوار و می‌دارد. برای مثال، مطالعه‌ی اخیر در ایلینویز نشان داد که محاکمه و رسیدگی به جرایم مشمول اعدام، در هر محاکمه، حدود یک و هشت دهم درصد هزینه‌ها را افزایش می‌دهد. هزینه‌ی چنین محاکماتی از طریق افزایش مالیات بر اموال یا از بودجه‌ی پلیس یا بزرگراه‌ها تأمین اعتبار می‌شود (Governor's Commission, 2002, p.199). مطابق گزارش وال استریت ژورنال در ایالت تگزاس تأمین هزینه‌های محاکمه‌ی سه مرد محکوم به قتل «جیمز برد»^۳ در سال ۱۹۹۸، مالیات بر اموال را شش و هفت دهم درصد به مدت دو سال متوالی افزایش داده است (Ibid). حتی هنگامی که محاکمه و رسیدگی به جرایم مشمول اعدام به اجرای حکم اعدام منجر نمی‌شود، هزینه‌های صورت گرفته بدون هیچ بازگشتی به سرمایه‌های ایالت تحمیل می‌شود. در برخی پرونده‌ها برای فرار از هزینه‌ها، از محاکمه و رسیدگی به جرایم مشمول اعدام صرف‌نظر می‌شود. به نظر

1. Ted Bundy
2. Timothy McVeigh
3. James Byrd

می‌رسد مجازات اعدام منطقی‌ترین جایگزین برای بسیاری از جنایات تکان‌دهنده نباشد.

برخی مشکلات و موارد نامعقول مرتبط با محکومیت‌های معین، پیش‌تر در بخش قابلیت پیش‌بینی ذکر و بحث شد که نتیجه‌ی محکومیت‌های معین، محکومیت حبس طولانی‌تر و زندان‌های شلوغ است (Goodstein & Hepburn, 1985, pp. 3738; Grisct, op.cit, p.148). در سال‌های اخیر ایالات متحده آمریکا، یکی از بالاترین نرخ‌های حبس را در جهان داشته است؛ (see: International Center for Prison Studies, 2003) علاوه بر این تا سال ۲۰۰۳ میلادی تمام ادارات اصلاحی و تربیتی ده ایالت، به دستور دادگاه‌ها به کاهش شلوغی یا بهبود وضعیت حبس اجبار شده‌اند. در هفده ایالت دیگر محاکم در خصوص یک یا چند نهاد، دستورات مشابهی صادر کرده‌اند. (American Correctional Association, 2004, p.18)

مشکل دیگر محکومیت معین این است که یک سیستم زندان سخت نامعمول را ایجاد می‌کند^۱. برای مثال، به علت شلوغی زندان‌ها بسیاری از ایالات حتی تظاهر به اصلاح مجرمان را نیز ترک کرده‌اند. زندان‌ها به سرعت در حال تبدیل شدن به مکان‌هایی هستند که مجرمان تنها در آن‌ها انبار می‌شوند. از این روند به کیفرشناسی جدید یا عدالت محاسبه‌گر یاد می‌شود (Freeley & Simon, 1992). آن‌گونه که گفته شد، این کیفرشناسی جدید، اصلاح زندانیان را فدای مدیریت کارآمد تعداد بسیاری از زندانیان کرده است. موفقیت کیفرشناسی جدید با کاهش عادت به ارتکاب جرم اندازه‌گیری نمی‌شود، بلکه، کارایی سیستم اصلاحی و تربیتی در مدیریت زندانیان، به‌رغم محدودیت‌های مالی، معیار سنجش است. علاوه بر این، به علت حذف حسن رفتار (تعداد روزهایی از محکومیت که توسط مقامات زندان به دلیل رفتار خوب و دلایل دیگر کم می‌شود)، و آزادی مشروط، به موجب طرح‌های محکومیت معین، مقامات زندان برای ایجاد نظم و کنترل در نهاد خود، اوقات دشواری را سپری می‌کنند. (Grisct, op.cit, p.141). حذف حسن رفتار و آزادی مشروط، دو مورد از بهترین مشوق‌هایی را که مقامات زندان طبق آن زندانیان را به پیروی از

۱. برای نظر مخالف ر.ک: (Goodstein & Hepburn, op.cit)

دستورات زندان مجبور می‌کردند، از میان برد. هرچند به علت شدت عمل در جدول صدور احکام معین، قضات به راحتی راهبرد صدور احکام کیفری نادیده را می‌گیرند، (Ibid, pp. 322-323). دیگر قضات نیز اصول صدور حکم را به علت ملایمت آن‌ها نادیده می‌گیرند؛ نتیجه آن‌که، بسیاری از قضات اصول صدور حکم را نپذیرفته و استفاده از آن را نوعی عدالت کامپیوتری می‌دانند.

منتقدان معتقدند محکومیت معین، صلاحیت صدور حکم را از قضات به قانون‌گذاران و از دادستان‌ها به پرسنل اصلاحی و تربیتی منتقل می‌کند (Clear et all, 1978; Goodstein & Hepburn, op.cit, p.38; Tonry, op.cit,) مناسب بودن یا نبودن انتقال صلاحیت صدور حکم، محل بحث و مناقشه است. بر خلاف قضات، دادستان‌ها صلاحیت خود را در خفا به کار می‌برند. همچنین قانونگذاران و دادستان‌ها بیشتر از قضات تحت تأثیر سیاست هستند.

در قلمرو حسن رفتار، عملاً صلاحیت صدور حکم تا حدی از قانون‌گذار و دادستان به کارکنان مراجع اصلاحی و تربیتی منتقل می‌شود (Clear et all, op.cit;) Goodstein & Hepburn, op.cit, pp. 38-39; Griset, op.cit, pp.139-141; Griset, 1999, pp.318-319). کارکنان می‌توانند با متهم کردن زندانیان به نقض قوانین زندان، میزان حسن رفتار را کاهش داده و زمان محکومیت را افزایش دهند. منتقدان ادعا می‌کنند که در طرح‌های محکومیت معین، این امکان که قانون‌گذاران یا کمیسیون‌های صدور حکم بتوانند از پیش، تمامی عوامل دخیل در صدور حکم جزایی را تعیین کنند، فراهم نیست (Tonry, op.cit, p.1996).

به‌رغم تمامی قوانین، مقررات، ساختارها و تکنولوژی در نظر گرفته شده برای کنترل رفتار مأموران عدالت کیفری، خطاها و اشتباهات قضایی هنوز هم رخ می‌دهد. با وجود آن‌که، چنین موارد غیرعقلانی اغلب دامن‌گیر عدالت کیفری بوده است، صرفاً در این اواخر است که با پیشرفت تکنولوژی مدرن DNA دایره‌ی مشکل، معین شده است. برای مثال، مطابق گفته‌ی وکیل مدافع «بری شک»^۱ که از مؤسسان

1. Barry Scheck

«پروژه‌ی بی‌گناهان»^۱ در مدرسه‌ی حقوق کاردوزا^۲ در شهر نیویورک است، از هیجده هزار نتیجه‌ی اولیه‌ی آزمایش‌های DNA در FBI و دیگر آزمایشگاه‌های جنایی، حداقل پنج هزار متهم اولیه پیش از محاکمه بی‌گناه شناخته شده‌اند (Schecke et al, 2000). بدین معنی که حدود بیست و پنج درصد از متهمان اولیه به اشتباه متهم شده‌اند. در مطالعه‌ی محکومیت‌های اشتباه در سال ۱۹۸۰ میلادی، محققان پیش‌بینی کردند که حدود نیم درصد از محکومیت‌های جزایی اشتباه هستند (Huff et al, 1986). این بدان معنا است که احتمالاً در هر سال چند هزار انسان به جرایمی که مرتکب نشده‌اند، محکوم شده‌اند.^۳ محققان بر این باور هستند که احتمالاً میزان اشتباه قضایی در جنایات، کم‌تر و در جرایم جنحه‌ای، بیشتر است. از سال ۱۹۷۳، یکصد و نوزده نفر انسان در بیست و پنج ایالت به علت اثبات بی‌گناهی‌شان از طناب مرگ رهایی یافته‌اند. بسیاری از خطاها و اشتباهات قضایی، نتیجه‌ی تحقیقات ناکافی مأموران اجرای قانون است که گاه شخص دیگری را به عنوان مجرم شناسایی می‌کنند. هنگامی که این مأموران، از حل معمای یک جرم در یک زمان معقول باز می‌مانند، موضوع را به سرعت خاتمه داده و به نتیجه‌گیری می‌رسند (Gross, 1998, p.138). آن‌ها (و کسانی که به ایشان کمک کرده‌اند، همچون پزشکی قانونی و تکنیسین‌های آزمایشگاه‌های جنایی)، ممکن است فزاینده‌تر نیز رفته و مدارک را از بین برده و یا علیه مظنون مدرک‌سازی کنند (Forst, 2004, pp. 90-92; Gross, op.cit, p.133). این امکان وجود دارد که ایشان مدرکی که مخالف تردید آن‌ها نسبت به مظنون است را نادیده گرفته و یا مخفی کنند و یا مدرکی را که سبب تبرئه می‌شود، از دید دادستان دور نگه دارند (Westervelt & Humphrey, 2002; p. 5). مأموران اجرای قوانین می‌توانند با اعمال روش‌های فریبکارانه‌ی غیرقانونی، مظنونان بی‌گناه را به اقرار مجبور کنند (Forst, op.cit, p. 90; Gross, op.cit, p.485; Sheck et al, op.cit, p.116;)

1. Innocence Project

2. Cardoza School of Law

۳. هرچند ضریب خطای نیم درصد، قابل توجه به نظر نمی‌رسد. در نظر داشته باشید که در سال ۲۰۰۱ Us Department of Justice, 2002, (p.232). اگر پنجاه درصد آن‌ها محکوم شوند (Huff et al, op.cit, p.523) یعنی حدود هفت میلیون محکومیت در سال ۲۰۰۱، در این صورت حدود سه هزار و پانصد نفر به اشتباه محکوم شده‌اند.

Westervelt & Humphrey, op.cit, p.5). شخص بی‌گناه به علت ارائه‌ی نادرست ادله، مجرم شناخته می‌شود (Westervelt & Hum- Forst, op.cit, pp.88-89; Westervelt & Humphrey, op.cit, p.5). این مأموران در دادگاه شهادت دروغ می‌دهند (Harmon, 2001; Radelet et all, 1992; Sheck et all, op.cit, pp.138-222, 162-236). دادستان‌ها مدارک مخالف پرونده‌ی خود را نادیده می‌گیرند، مدارک تبرئه‌کننده را از دفاع حذف می‌کنند، شهادت دروغ می‌دهند، از اطلاعات سوءاستفاده و از مدارک و شواهد، استفاده‌ی نادرست می‌کنند (Liebman et all, 2000; MillerPotter, 2002; Sheck et all, op.cit; Westervelt & Humphrey, op.cit, p.5). وکلای مدافع در ارتباط با موکلان خود قصور کرده یا با آن‌ها بی‌اعتنایی، سنگدلی به‌نحو مصنوعی ارتباط برقرار می‌نمایند. تلاش آن‌ها در کشف حقیقت، معمولاً سطحی است، حتی در برخی پرونده‌ها، برای بررسی ادعاها تلاشی نکرده و یا بررسی‌شان ضعیف است. از تماس با متخصصان امر امتناع کرده و شواهد فیزیکی را مورد توجه قرار نمی‌دهند. گاهی آمادگی آن‌ها برای دفاع، اندک بوده و یا دفاع ایشان در دادگاه ضعیف و بازپرسی‌هایشان محتاطانه است (Berry, 2003, p.489). دیده شده است که وکلای مدافع، بخش عمده‌ای از دادگاه را در حالت خواب‌آلودگی به سر می‌برند، و این در حالی است که ایشان به عنوان افرادی ناکارآمد معرفی نمی‌شوند (Bright, 2003, pp.136-137; Mello & Perkins, 2003, pp. 371-372; Sheck et all; op.cit, pp.237-249). در محاکمه و رسیدگی به جرایم مشمول اعدام ممکن است قضات اشتباهات بسیاری مرتکب شوند، از جمله: اجازه ندادن به متهم در ارائه‌ی مدرک برای تئوری مخالف در پرونده و یا ارائه‌ی مدارک تعدیل جرم، نادیده گرفتن حق کارشناسان و وکیل مدافع در ارائه‌ی مدارک، عدم دستور به آزمایش‌های روانی پیش از محاکمه، پیش داوری در پرونده، روش‌های اشتباه برای یافتن حقایق، رد آموزش دقیق هیأت منصفه، اجازه‌ی ارائه‌ی تصویری توأم با پیش داوری در مرحله‌ی اعمال مجازات، عدم اجازه‌ی باز پس گرفتن معامله‌ی کیفرخواست و نداشتن صلاحیت قضایی. (Burnet, 2002, p.163)

بی‌تردید، شدیدترین اشتباه قضایی، کشتن انسانی بی‌گناه توسط ضابطان قضایی (Forest, op.cit, pp.67-68) یا دولت در صدور حکم اعدام

است (Bohm, op.cit). حامیان کمپستات ادعا می‌کنند که برنامه، مانع از تمرکز تصمیم‌گیری شده و عناصر فنی مدل نظامی پلیس را به کار می‌برد (Willis et all, op.cit, pp. 466,476-480). ضعف کمپستات در این است که با استفاده از مدل سلسله مراتبی نظامی در پلیس و تأکید بر پاسخ‌گویی و قابلیت پیش‌بینی، تمایل دارد از توانایی اداره‌ی پلیس در رسیدن به دیگر اهداف سازمانی جلوگیری کند (Weisburd et all, 2003, p.448; Willis et all, op.cit, p.468). از آن‌جا که کمپستات بر اساس نظام اداری مدل نظامی پلیس با محوریت دستور و کنترل است، مأموران صف (عملیاتی) معمولاً در استفاده از صلاحیت خود برای عکس‌العمل نسبت به مشکلات اجتماعی، انعطاف نداشته یا حتی از برخورد با این مشکلات نیز دوری می‌کنند؛ زیرا، از مؤاخذه به دلیل اشتباهات خود واهمه دارند. نتیجه‌ی این وضعیت آن است که مأموران مربوط در قبال مردم پاسخ‌گو نیستند (Willis et all, op.cit, p.470).^۱ به طور خلاصه، هدف ظاهری کمپستات، بهبود اقدامات پلیس از طریق غلبه بر بوروکراسی (کاغذبازی اداری) نامعقول سنتی است. در حالی که، تغییر بوروکراسی‌های اداری به سختی امکان‌پذیر است. در عمل به نظر می‌رسد که کمپستات حداقل تا به امروز روشی دیگر در رهبری پلیس برای کنترل مدیران میانی و افسران پلیس خیابانی بوده است که از تکنولوژی‌های نوین و اصول مدیریتی متفاوتی استفاده می‌کنند (Moore, 2003, pp. 477-478; Weisburd et all, op.cit, pp.424, 448-449).

پیشنهادات ریتزر (Ritzer, op.cit, pp. 213-215) درباره‌ی مکدونالدی کردن، سه مورد است که می‌تواند در عدالت کیفری مکدونالدی مورد استفاده قرار گیرد. نخست، انجام ندادن کاری مشخص است. برخی مردم، زندگی در جهان مکدونالدی شده یا به قول ریتزر (Ibid, p. 213) قفس مخملی را دوست دارند. این وضعیت اکثر کسانی است که جهان دیگری را نمی‌شناسند (Ibid). اینها آرزوی کارایی، قابلیت محاسبه، قابلیت پیش‌بینی و کنترل جامعه‌ی مکدونالدی شده را دارند. راه دوم در مکدونالدی کردن، درباره‌ی افرادی صادق است که به عقیده‌ی ریتزر (Ibid) در قفس‌کشی زندگی می‌کنند. این افراد برخی از جنبه‌های مکدونالدی

۱. برای آگاهی از نظر مخالف ر.ک: Firnunn, 2003

کردن را دوست دارند، اما دیگر جنبه‌های آن را دوست نداشته و رد می‌کنند. آن‌ها نسبت به هزینه‌های مک‌دونالدی کردن آگاه بوده و تلاش می‌کنند تا حد توان از آن دور بمانند (Ibid, p. 214). عکس‌العمل سوم، ویژگی افرادی است که جامعه‌ی مک‌دونالدی شده را به عنوان قفس آهنی می‌نگرند (Ibid). این افراد مک‌دونالدی کردن را دوست نداشته و حتی آن را محکوم می‌کنند. اما به این که بتوانند درباره‌ی آن کار زیادی انجام دهند، اعتقادی ندارند. با وجود آن که، برخی از این افراد تلاش می‌کنند که از این فرایند و تأثیر آن بگریزند، اما، به سادگی خود را به مک‌دونالدی کردن واگذار می‌کنند.

نظر ریتزر درباره‌ی گسترش و تسلط مک‌دونالدی کردن و غیرمنطقی بودن آن، جزمی است (Parcker, op.cit, pp. 13-14; Ritzer, op.cit, pp. 243-244; Taylor et all, 1998, p. 106). وی باور ندارد که هیچ جایگزین جمعی مهمی وجود داشته باشد (Jeannot, 1998, p. 141; Rinehart, 1998, pp. 19-23; Taylor et all, op.cit, p. 106). او بیش‌تر بر جایگزین‌های فردی ملایم‌تر یا مساعدتر تمرکز دارد. هر چند به گفته‌ی یک منتقد، مشکل این جایگزین‌ها این است که مک‌دونالدی کردن و نامعقولیت‌های آن سیستماتیک است.

برای گذر از مک‌دونالدی کردن، یک جایگزین سیستماتیک لازم است؛ هرچند چنین جایگزینی، برای ریتزر گزینه‌ای محسوب نمی‌شود؛ زیرا، بدان‌گونه که منتقدان معتقدند نسخه‌ی ریتزر از آمریکای مک‌دونالدی شده غیرسیاسی است، رقابت دیدگاه‌ها وجود ندارد، تجمیع میان منافع مشترک امکان‌پذیر نیست، تصویری از آینده‌ی متفاوت از حال وجود ندارد، به‌نحوی که، ارزش مبارزه داشته باشد (Rinehart, op.cit, p.30; Taylor et all, op.cit; Wood, op.cit). بنابراین، آن‌گونه که منتقد دیگری می‌گوید: مردم در استفاده از سیستم‌های مک‌دونالدی شده تنها کارها را انجام نمی‌دهند، در عمل یک روش انجام کارها را تأیید کرده و همزمان روش‌های دیگر انجام امور را نفی می‌کنند (Wa Mwachofi, 1998, p.151). در مقام بهره‌گیری از این انتقادات علیه عدالت کیفری مک‌دونالدی، پذیرش آن نه تنها حمایت از وضع موجود با تمام موارد غیرعقلانی‌اش نیست، بلکه رد جایگزین‌های ممکن و بالاخص سیستماتیک است.

برخی به علت ناتوانی ریتزر در تصدیق طبیعت ایدئولوژیک و حزبی منطقی و غیرمنطقی بودن، بر وی انتقاد می‌کنند (Ibid). آن‌چه برای یک نفر یا یک گروه منطقی یا مفید است، برای شخص یا گروه دیگر غیرمنطقی و مضر است و یا بالعکس. آن‌چه منطقی یا غیرمنطقی بودن تلقی می‌شود، می‌تواند به زمان، مکان و فرهنگ بستگی داشته باشد (Wynyard, 1998, p.163). بنابراین، عدالت کیفری مک‌دونالدی همچون مفهوم مک‌دونالدی کردن، عموماً سیاسی بوده و در آن تعاریف منطقی بودن و غیرمنطقی بودن در رقابت هستند.

منتقدان بر این اتفاق هستند که ریتزر در تشریح صفات مک‌دونالدی کردن بسیار منفی‌نگر است و از تصدیق جنبه‌های مثبت و پتانسیل‌های دستگاه اداری و منطق اداری ناتوان است (Jeannot, op.cit; Miles, 1998; Parcker, op.cit; Taylor et all, op.cit; Wood, op.cit). بنابراین، هرچند عدالت کیفری مک‌دونالدی، جهات نامعقول بسیاری دارد، اما می‌تواند به مردم در رسیدن به اموری کمک کند که در غیر این صورت قادر به دستیابی به آن‌ها نبودند. برای مثال، این قدرت را به افراد می‌دهد که از طریق قوانین و مقررات در برابر افراد و مؤسسات نقض‌کننده‌ی حقوق آن‌ها، از خود حمایت کنند (Kellner, 1998). همچنین اگر عدالت کیفری مک‌دونالدی به نحو مؤثری به مورد اجرا گذاشته شود، از مردم در مقابل جرم به هنگامی که توان حفاظت از خود را ندارند، حمایت کند. حداقل در جهان پر از خطر و غیرقابل پیش‌بینی، یک حس ثبات به افراد اعطا می‌کند (Miles, op.cit, p. 53).

مفهوم مک‌دونالدی کردن یا عدالت کیفری مک‌دونالدی و یا هر استعاره‌ی دیگر برای تشریح عدالت کیفری مناسب نیست. هر چند استعارات می‌توانند در افزایش فهم مفید باشند، اما ممکن است راه‌ها و شیوه‌های اندیشیدن به یک مشکل را محدود کنند (Wa MWachofi, op.cit, p.152). رستوران‌های فست فود متداول هستند، اما، هیچ‌کس به مراجعه به آن‌ها اجبار نمی‌شود. بسیاری از مردم از غذای آماده لذت می‌برند، اما اکثر مردم غذای خانگی را ترجیح و عده‌ای نیز رستوران را ترجیح می‌دهند.

با وجود آن‌که عدالت کیفری فراگیر است، اکثر مردم مستقیماً تحت تأثیر آن

قرار نداشته و تمایلی به درگیری در آن را ندارند. با این حال، بسیاری از شهروندان آمریکایی، مالیات‌هایی در حمایت از آن پرداخته و به هر دلیل، نمی‌توانند از آن گریخته یا نسبت به آن بی‌تفاوت باشند. بسیاری از مردم به دنبال یک فرایند عدالت کیفری پیشرفته یا جایگزین بالقوه برای عدالت کیفری مک‌دونالدی هستند؛ فرایندی که بسیاری از نامنطقی‌هایش را از بین برده و یا کاهش دهد. بسیاری از مردم به دنبال امری بهتر از عدالت کیفری مک‌دونالدی هستند. در این راستا کمبود، جایگزین متصور نیست؛ از اصلاحات لیبرال تا تغییرات بنیادی (Cur- Braithwaite, 1998; Currie, 1985; Governors Commission, op.cit; Henry & Milovanovic, 1996; Palmer, 1994; Pepinsky & Quinney, 1991; Sheck et all, op.cit; Sherman et all, op.cit; Stephens, 1987). جای امیدواری است که ایجاد مفهومی از عدالت کیفری یا عنوان عدالت کیفری مک‌دونالدی، مردم را به فکر، بحث و استفاده از جایگزین‌هایی وامی‌دارد که موجب توسعه و بهبود عدالت کیفری و کیفیت زندگی می‌شود.

فهرست منابع

- 1- Alschuler, A. W. 1979. **Plea bargaining and its history**, Law & Society Review, 13,211–245.
- 2- American Correctional Association, 2004. **American Correctional Association 2004 directory: Adult and juvenile correctional departments institutions, agencies and probation and parole authorities**. Lanham, MD: Author.
- 3- Bauer, L.; Owens, S. D. 2004, May. **Justice expenditure and employment in the United States**, 2001. Bureau of Justice Statistics Bulletin. US Department of Justice. Washington, DC: GPO.
- 4- Berry, S. M. 2003. **Bad lawyering: How defense attorneys help convict the innocent**. Northern Kentucky University Law Review, 30, 487–503.
- 5- Blomberg, T. G.; Lucken, K. 2000. **American penology: A history of control**. New York: Aldine de Gruyter.
- 6- Bohm, R. M. 2003. **Deathquest II: An introduction to the theory and practice of capital punishment in the United States**, (2nd ed.). Cincinnati: Anderson.
- 7- Bonczar, T. P.; Glaze, L. E. 1999, August. **Probation and parole in the United States**, 1998. Bureau of Justice Statistics Bulletin. US Department of Justice. Washington, DC: GPO.
- 8- Bordenkircher v. Hayes, 434 U. S. 357 (1978).
- 9- Brady v. United States, 397 U. S. 742 (1970).
- 10- Braithwaite, J. 1989. **Crime, shame and reintegration**. Cambridge: Cambridge University Press.
- 11- Bright, S. B. 2003. **The politics of capital punishment: The sacrifice of fairness for executions**. In J. R. Acker, R. M. Bohm, &

- C. S. Lanier (Eds.), America's experiment with capital punishment (2nd ed. , pp. 127–146). Durham, NC:Carolina Academic Press.
- 12- Burnett, C. 2002. **Justice denied: Clemency appeals in death penalty cases**. Boston: Northeastern University Press.
- 13- Camp, C. G.; Camp, G. M. 2002. **The corrections yearbook 2001: Adult systems**. Middletown, CT: Criminal Justice Institute.
- 14- Carter, R. 1996. **Determinate sentences**. In M. D. McShane & F. P. Williams III (Eds.), Encyclopedia of American prisons. New York: Garland.
- 15- Clear, T.; Hewitt, J.; Regoli, R. 1978. **Discretion and the determinate sentence: Its distribution, control, and effect on time served**. Crime & Delinquency, 24, 428–445.
- 16- Currie, E. 1985. **Confronting crime: An American challenge**. New York: Pantheon. Death Penalty Information Center. (2005). Retrieved March 28, from www.deathpenaltyinfo.org
- 17- Ditton, P. M.; Wilson, D. J. 1999. **Truth in sentencing in state prisons**. Bureau of Justice Statistics Special Report. US Department of Justice. Washington, DC: GPO.
- 18- Drane, J. 2001. **The McDonaldization of the church**. London: Darton, Longman & Todd.
- 19- Durose, M. R.; Langan, P. A. 2003. **Felony sentences in state courts, 2000**. Bureau of Justice Statistics Bulletin. US Department of Justice. Washington, DC: GPO.
- 20- Feeley, M. M.; Simon, J. 1992. **The new penology: Notes on the emerging strategy of corrections and its implications**. Criminology, 30, 449–474.
- 21- Feeley, M.; Simon, J. 1994. **Actuarial justice: The emerging new criminal law**. In D. Nelkin (Ed.), The future of criminology

- (pp. 172–201). Thousand Oaks, CA: Sage.
- 22- Firman, J. R. 2003. **Deconstructing Compstat to clarify its intent**. *Criminology & Public Policy*, 2, 457–460.
- 23- Forst, B. 2004. **Errors of justice: Nature, sources and remedies**. Cambridge: Cambridge University Press.
- 24- Gagnon v. Scarpelli, 411 U. S. 778 (1973).
- 25- Goodstein, L.; Hepburn, J. 1985. **Determinate sentencing and imprisonment**. Cincinnati: Anderson.
- 26- Gouldner, A. W. 1976. **The dialectic of ideology and technology: The origins, grammar, and future of ideology**. New York: Seabury Press.
- 27- Governor's Commission on Capital Punishment. 2002. State of Illinois. Retrieved from [ww. idoc. state. il. us/ccp/ccp/reports/commission_reports. html](http://www.idoc.state.il.us/ccp/ccp/reports/commission_reports.html)
- 28- Griset, P. L. 1991. **Determinate sentencing: The promise and the reality of retributive justice**. Albany, NY: State University of New York Press.
- 29- Griset, P. L. 1999. **Criminal sentencing in Florida: Determinate sentencing's hollow shell**. *Crime & Delinquency*, 45, 316–333.
- 30- Gross, S. R. 1996. **The risks of death: Why erroneous convictions are common in capital cases**. *Buffalo Law Review*, 44, 469–500.
- 31- Gross, S. R. 1998. **Lost lives: Miscarriages of justice in capital cases**. *Law and Contemporary Problems*, 61, 125–152.
- 32- Harmon, T. R. 2001. **Predictors of miscarriages of justice in capital cases**. *Justice Quarterly*, 18, 949–968.
- 33- Harrison, P. M.; Beck, A. J. 2003, July. **Prisoners in 2002**.
- 34- Bureau of Justice Statistics Bulletin. US Department of Justice.

Washington, DC: GPO.

35- Hayes, D.; Wynyard, R. (Eds.). 2002. **The McDonaldization of higher education**. Westport, CT: Bergin & Garvey.

36- Henry, S.; Milovanovic, D. 1996. **Constitutive criminology: Beyond postmodernism**. London: Sage.

37- Horkheimer, M. 1996. **Critique of instrumental reason**. New York: Continuum.

38- Huff, C. R.; Rattner, A.; Sagarin, E. 1986. **Guilty until proven innocent: Wrongful conviction and public policy**. *Crime & Delinquency*, 32, 518–544.

39- International Centre for Prison Studies. 2003. **World prison brief—Highest prison population rates**. King's College London. Retrieved from www.kcl.ac.uk/depsta/rel/icps/worldbrief/highest_ratesmanual.html

40- Jeannot, T. M. 1998. **The McCommodification of society: Rationalization and critical theory**. In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture* (pp. 121–142). Westport, CT: Praeger.

41- Kellner, D. 1998. **Foreword: McDonaldization and its discontents—Ritzer and his critics**. In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture* (pp. vii–xiv). Westport, CT: Praeger.

42- Kemmesies, U. E. 2002. **What do hamburgers and drug use have in common: Some unorthodox remarks on the McDonaldization and rationality of drug care**. *Journal of Drug Issues*, 32, 689–707.

43- Kraska, P. B. 2004. **Theorizing criminal justice: Eight essential orientations**. Long Grove, IL: Waveland Press.

- 44- LaFree, G. 2002. **Too much democracy or too much crime? Lessons from California's three-strike law.** *Law & Social Inquiry*, 27, 875–902.
- 45- Liebman, J. S.; Fagan, J.; West, V. 2000. **A broken system: Error rates in capital cases, 1973–1995.** Retrieved from www.justice.policy.net/jpreport.html
- 46- Mabrey, D. 2002. **Crime mapping: Tracking the hotspots.** *Crime & Justice International*, 18, 31–32.
- 47- Marcuse, H. 1966. **One-dimensional man.** Boston: Beacon Press.
- 48- Mello, M.; Perkins, P. J. 2003. **Closing the circle: The illusion of lawyers for people litigating for their lives at the fin de siecle.** In J. R. Acker, R. M. Bohm, & C. S. Lanier (Eds.), *America's experiment with capital punishment* (2nd d. , pp. 347–384). Durham, NC: Carolina Academic Press.
- 49- Miles, S. 1998. **McDonaldization and the global sports store: Constructing consumer meanings in a rationalized society.** In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture* (pp. 53–65). Westport, CT: Praeger.
- 50- Miller-Potter, K. S. 2002. **Death by innocence: Wrongful convictions in capital cases.** *The Advocate: A Journal of Criminal Justice Education and Research*, 24, 21–29.
- 51- Moore, M. H. 2003. **Sizing up Compstat: An important administrative innovation in policing.** *Criminology & Public Policy*, 2, 469–494.
- 52- More spent on prisons than universities in 1995. 1997, February 25. *The Orlando Sentinel*. P. A-6.

- 53- Morrissey v. Brewer, 408 U. S. 471 (1972).
- 54- Packer, H. 1968. **The limits of the criminal sanction**. Stanford, CA: Stanford University Press.
- 55- Padgett, J. F. 1990. **Plea bargaining and Prohibition in the federal courts**, 1908–1934. *Law & Society Review*, 24, 413–450.
- 56- Palmer, T. 1994. **A profile of correctional effectiveness and new directions for research**. Albany: State University of New York Press.
- 57- Parker, M. 1998. **Nostalgia and mass culture: McDonaldization and cultural elitism**. In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture* (pp. 1–18). Westport, CT: Praeger.
- 58- Parker, M.; Jary, D. 1995. **The McUniversity: Organization, management and academic subjectivity**. *Organization*, 2, 319–337.
- 59- Pepinsky, H. E.; Quinney, R. (Eds.). (1991). **Criminology as peacemaking**. Bloomington: Indiana University Press.
- 60- Prichard, P. 1987. **The making of McPaper: The inside story of USA TODAY**. Kansas City, MO: Andrews, McMeel & Parker.
- 61- Radelet, M. J.; Bedau, H. A.; Putnam, C. E. (1992). **In spite of innocence: Erroneous convictions in capital cases**. Boston: Northeastern University Press.
- 62- Reaves, B. 2001. **Felony defendants in large urban counties**, 1998. US Department of Justice. Bureau of Justice Statistics Bulletin. Washington, DC: GPO.
- 63- Reiser, S. J. 1978. **Medicine and the reign of technology**. Cambridge: Cambridge University Press.
- 64- Rinehart, J. A. 1998. **It may be a polar night of icy darkness**,

- but feminists are building a fire.** In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture* (pp. 19–38). Westport, CT: Praeger.
- 65- Ritzer, G. 2004. **The McDonaldization of society (Rev. new century ed.)**. Thousand Oaks, CA: Pine Forge Press.
- 66- Ritzer, G.; Walczak, D. (1987). **The changing nature of American medicine.** *Journal of American Culture*, 9, 43–51.
- 67- Robinson, M. B. 2002. **McDonaldization of America's police, courts, and corrections.** In G. Ritzer (Ed.), *McDonaldization: The reader* (pp. 77–90). Thousand Oaks, CA: Pine Forge Press.
- 68- Rojek, C. 1993. **Ways of escape: Modern transformations in leisure and travel.** London: Routledge.
- 69- Scheck, B.; Neufeld, P.; Dwyer, J. 2001. **Actual innocence: When justice goes wrong and how to make it right.** New York: Signet.
- 70- Schroyer, T. 1975. **The critique of domination: The origins and development of critical theory.** Boston: Beacon Press.
- 71- Sherman, L. W.; Gottfredson, D. ; MacKenzie, D.; Eck, J. ; Reuter, P. ; Bushway, S. (1997). **Preventing crime: What works, what doesn't, what's promising.** Washington, DC: US Department of Justice, Office of Justice Programs.
- 72- Shichor, D. 1997. **Three strikes as public policy: The convergence of the new penology and the McDonaldization of punishment.** *Crime & Delinquency*, 43, 470–492.
- 73- Sourcebook of Criminal Justice Statistics. 2002. **Justice system direct and intergovernmental expenditures.** Retrieved August 9, 2005, from http://www.albany.edu/sourcebook/tost_1.html#1_a.
- 74- Sourcebook of Criminal Justice Statistics. 2002. **Respondents**

- indicating too little is spent on selected problems in this country (halting the rising crime rate).** Retrieved August 9, 2005, from http://www.albany.edu/sourcebook/tost_2.html#2_u.
- 75- Spohn, C. , & Holleran, D. 2000. **The imprisonment penalty paid by young, unemployed black and Hispanic male offenders.** *Criminology*, 38, 281–306.
- 76- Stephens, G. 1987, January–February. **Crime and punishment: Forces shaping the future.** *The Futurist*, pp. 18–26.
- 77- Taylor, S.; Smith, S.; Lyon, P. 1998. **McDonaldization and consumer choice in the future: An illusion or the next marketing revolution?** In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture*(pp. _105–119). Westport, CT: Praeger.
- 78- *Tennessee v. Garner*, 471 U. S. 1 1985.
- 79- Tonry, M. 1993. **Sentencing commissions and their guidelines.** *Crime and Justice*, 17, 137–195.
- 80- Tonry, M. 1996. **Sentencing matters.** New York: Oxford University Press.
- 81- Tonry, M.; Frase, R. S. (Eds.). 2001. **Sentencing & sanctions in western countries.** New York: Oxford University Press.
- 82- US Department of Justice, Federal Bureau of Investigation. 2002. **Crime in the United States, 2001.** Washington, DC: GPO.
- 83- Umbreit, M. S. 1999. **Avoiding the marginalization and “McDonaldization” of victim–offender mediation: A case study in moving toward the mainstream.** In G. Bazemore & L. Walgrave (Eds.), *Restorative juvenile justice: Repairing the harm of youth crime* (pp. 213–234). Monsey, NY: Criminal Justice Press.
- 84- wa Mwachofi, N. 1998. **Missing the cultural basis of irratio-**

nality in the McDonaldization of society. In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture* (pp. 143–158). Westport, CT: Praeger.

85- Weisburd, D.; Mastrofski, S. D.; McNally, A. M.; Greenspan, R.; Willis, J. J. 2003. **Reforming to preserve: Compstat and strategic problem solving in American policing.** *Criminology & Public Policy*, 2, 421–456.

86- Westervelt, S. D. ; Humphrey, J. A. (Eds.). 2002. **Wrongly convicted: Perspectives on failed justice.** New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.

87- Willis, J. J.; Mastrofski, S. D.; Weisburd, D. 2004. **Compstat and bureaucracy: A case study of challenges and opportunities for change.** *Justice Quarterly*, 21, 463–496.

88- Wood, R. C. 1998. **Old wine in new bottles: Critical limitations of the McDonaldization thesis-the case of hospitality services.** In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture* (pp. 85–103). Westport, CT: Praeger.

89- Wynyard, R. 1998. **The bunless burger.** In M. Alfino, J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), *McDonaldization revisited: Critical essays on consumer culture* (pp. 159–174). Westport, CT: Praeger.